

لیست لها هویات انفصالیه استقلالیه^۱

عرض شد که در تتمه بحث دیروز (که با مطالب امروز هم ارتباط پیدا می کند) دو مطلب باقی می ماند؛ مطلب اول کلامی بود که از مرحوم صدر المتالهین در اینجا هست و در موارد دیگر هم ایشان ذکر کردند و آن این است که در سریان نور وجود بر ماهیات و بالاصاله به نفس وجودات ماهیات، در اینجا ذات نیست که سریان پیدا می کند و نزول پیدا می کند بلکه آثار ذات و ظهور ذات و لطف و عنایت ذات است.

مطلب دیگر که در این جا هست و از کلام مرحوم بوعلی این استفاده را می شود کرد این است که بحث روی موجود بما هو موجود^۲ است. عرض شد که انتزاع وجود از ماهیات غیر ممکن است و انتزاع وجود از وجود ماهیات هم غیر ممکن است الا^۳ به لحاظ حیثیت تعلیلیه. یعنی اگر ما بخواهیم موجود^۲ را بر ماهیتی حمل کنیم، به لحاظ حیثیت تقدیریه و

^۱ اسفار، ج ۱، ص ۱۰۷.

انضمامیه است چون ماهیت موجود به آن وجود خاص است، لذا ما مفهوم وجودِ مطلق و عام را بر ماهیت می‌توانیم حمل کنیم.

چون یک ظرف ماء در این اتاق هست ما می‌توانیم به نحو اطلاق بگوییم که فی الغرفه ماء، و منظور از ماء؛ ماء کلی باشد و طبیعیه الماهیه باشد. به عبارت دیگر مصحح کلی تحقق طبیعت کلی، تحقق مصداق این طبیعت کلی است. اگر مصداق باشد این طبیعت کلی تحقق پیدا می‌کند و تحقق طبیعت کلی به افرادِ در خارج است. بنابراین کی ما می‌توانیم موجود را به نحو عام در این زید حمل کنیم؟ وقتی که وجود خاص مجعول باشد وجود خاص زید وقتی که مجعول شد و از عرصه عدم پا به عرصه وجود گذاشت، در آنجا می‌توانیم آن مفهوم عام را از این وجود خاص انتزاع کنیم منتهی باز به لحاظ حیثیت تعلیله و ربطیه، چون این وجود خاص؛ وجود رابط است و وجودی است که استقلال ندارد لذا از این نقطه نظر انتزاع وجود را از آنها نمی‌شود کرد و انتزاع وجود از این وجود خاص به لحاظ

ارتباط با جاعل که دارد. این ارتباط مصحح انتزاع موجود از این وجود است. اگر ارتباط نداشت وجودی در خارج نبود لذا در اینجا می‌گویند که این انتزاع، انتزاع مجازی است و اِتِّصاف این وجود به موجودیت این اِتِّصاف، وصف به حال متعلق موصوف است یعنی در واقع این اِتِّصاف می‌خورد به جعل جاعل بِالْعَرَضِ وَ الْمَجَازِ مَا بِهِ این وجود نسبت دادیم گفتیم هَذَا الْوَجُودُ موجودٌ

این دو مطلبی بود که از بحث دیروز باقی ماند و در هر دوی این دو مطلب نظر است، اما مطلب اول که البته برای بیان مطلب دوم نیاز داریم به مطلب اول برسیم. در مطلب اول مرحوم صدر المتالهین می‌فرمایند که نور ذات و نفس ذات سریان ندارد (در مظاهر) آنچه که سریان دارد ظهور ذات و لطف و عنایت ذات است به عبارت دیگر آثار وجودی ذات است که در مظاهر جلوه کرده است ما این معنا را نفهمیدیم که واقعا منظور ایشان از بیان این مطلب چیست؟

در مسأله ذات موجودیت، انیه، هویه، ذات،

ما ذات را موجودی می‌دانیم که هویت او عین ماهیه و ماهیته عین اینتِهاست و در مسأله اتحاد ماهوی هویت و ماهیت ذات که فقط اختصاص به واجب الوجود دارد ذات عبارت است از نفس الوجود، و چیز دیگری نیست یعنی صرف الوجود به تجربه و بتمامیت و بکماله؛ این ذات عبارت است از همان نفس الوجود است. نه اینکه ذات عبارت از یک مقامی فوق وجود است و وجود عبارت است از یک تحقق و از یک حقیقتی که در آن تحقق و حقیقت یک مطلب دیگری مختفی و مستتر است و آن مطلب عبارت از هویت ذات است. نه خیر! هویت ذات عبارت است از نفس الوجود چه شما حق الاول بنامید و چه شما نور الانوار بنامید یا شما وحدت حقه حقیقه بنامید، یا اینکه کمال اول بنامید یا مبدأ اول یا علت العلل یا صرف الوجود یا بسیط الحقیقه، هر چه می‌خواهید بنامید و به هر اسمی که می‌خواهید مسمی کنید در اینجا خود نفس حقیقت ذات احدیت، عبارت است از نفس حقیقت وجود، بلاشائبه الاخری و بلاحیثیه لاخری و بدون ضم

ضمیمه و زیادی زائده است. و این عبارت از ذات احدیت است.

در سریان ذات حق - یعنی در نزول - چه

چیزی نزول پیدا می کند؟

حالا صحبت در این است که در سریان یعنی

در نزول، چه چیزی نزول پیدا می کند؟ لطف و

عنایت که این حرفها همه شعار است، لطف حق و

عنایت حق چیست؟ که نزول پیدا می کند بالأخره

آنچه را که ما در خارج می بینیم آیا واقعاً یک حقیقتی

را می بینیم (در خارج) یا نمی بینیم و به عبارت بعضی

از افراد که می گویند اینها بود نیست نمود است. نمود

تا حقیقتی نداشته باشد نمود نمی شود این نور

خورشید وقتی که بر آینه و بر مرآت می افتد، بالأخره

در این مرآت الان نور است هرچه که می خواهید

اسمش را بگذراید بین این مرآتی که در آن نور

نیست و بین مرآتی که در آن نور هست اختلاف

است. این را داریم با چشمان می بینیم، بسیار خوب

شما بگویید این نور در مرآت اصلش از شمس است

قبول داریم، بگویید این نور در مرآت اصلش از

سراج است قبول داریم ولی بالأخره نور در مرآت
فرق می کند با مرآت بدون نور و مرآت غیر مستنیر و
غیر مستضیء. این فرق می کند حالا این نوری که در
مرآت هست آیا واقعاً نورٌ ام لا؟ این که نور است
شکی در آن نداریم. خوب حُب این استقلال،
استقلال برای سراج است یا استقلال برای مرآت
است. مرآت که استقلالی ندارد. ولی این تشبیه ما
مِنْ جَهَّه مُقَرَّبٌ و مِنْ جَهَّه مُبَعَّدٌ است. جهت مبعّدیت
این است که مرآت عبارت است از یک شی خارجی
که نور شمس و سراج در او تالّو دارد و منعکس
می شود اما در ماهیات عالم امکان ماهیتی در خارج
وجود ندارد تا اینکه آن نور حقیقتی در این ماهیت
متلّالی بشود. این از یک نظر مبعّد است.

وبه عبارت دیگر جعل که به وجود می خورد
خود جعل، جعل ماهیت هم می کند.

وما اصلا ماهیتی در خارج غیر از
وجود نداریم، و همان تکلیف وجود منظور است. این
وجود وقتی که سریان پیدا می کند و از آن مرحله
تجرد به شکل در می آید آن شکل را ما اسمش را

ماهیت می‌گذاریم؛ پس آن شکل از کجا آمده است؟
از خود آن وجود آمده است حال اگر ما صرف نظر
از آن تشکّل و از آن وجود کنیم و به تشکّل موجود
بگوییم یعنی وقتی که عقل در مقام تحلیل بر می‌آید
بین تشکّل و بین وجود جدایی می‌اندازد چون ما نظر
به وجود که نداریم و دید ما قاصر است لذا افراد از
اول می‌آیند به ماهیات نگاه می‌کنند به آن حقیقت
وجودیه که کسی نمی‌تواند برسد.

بیان مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در اینجا یک بیان بسیار عالی
می‌فرمایند که واقعاً بیانشان بسیار بالا هست و
تعجب است که ایشان با این بیان در بعضی از موارد
عبارتشان یک قدری اضطراب دارد و بسیار بیانشان
عالی است. این حقیقت وجودیه وقتی که پایین
می‌آید ما آن را که نمی‌بینیم ما آنچه را که در خارج
می‌بینیم، ماهیات را می‌بینیم ماهیت زید، ماهیت غم،
ماهیت بقر، ماهیت سماء، ماهیت شمس، ماهیت
شجر که تمام اینها ماهیات است ولی غافل از این
هستیم که یک نکته مخفی در این ماهیت هست که

اگر آن نکته نبود ما هم چشمان نمی توانست به این ماهیت برسد. به عبارت دیگر اینکه الآن چشم ما می افتد بر اجسام به خاطر این است که آن وجود در خودش تغییر و تبدلی ایجاد کرده است اگر آن وجود بخواهد به تجرد خودش برگردد آن وقت این چشم ما می تواند او را ببیند چرا چشم ما الآن می تواند افراد و ماهیات را ببیند؟ چون وجود در اینجا متبدل شده نه اینکه متبدل به غیر از خودش شده باشد بلکه از تجرد خودش متغیر به یک نحوه ای شده است (در حالی که از تجرد دست بر نداشته) و در تجرد خودش شکل به خود گرفته است و چون شکل به خود گرفته است لذا قابل رویت شده است و الا معانی که قابل رویت نیستند.^۱

^۱ سؤال: شکل با تجرد نمی سازد یعنی شکل و تجرد هر دو با هم

جواب: عرض کردم که در تجرد، منظور از تجرد چیست؟

ما باید تجرد را معنا کنیم. یک وقتی تجرد را ما معنا می کنیم بشرط لای از تبدل؛ اگر این است که با معنای تجرد منافات دارد یعنی وقتی که ما وجود را وجود اطلاق می گیریم هم غیر صورت را و هم صورت را می گیرد یا وقتی به صورت می رسد ما باید از وجود دست برداریم و بگوئیم که این صور، چه مثالش چه ماده اش، از حیطه و دائره وجود خارج هستند پس چه هستند یک وزنی دارد الآن این کاغذ وزنی دارد، این کتاب هم وزنی دارد، بالأخره این چیست؟ آیا این موجود نیست؟ آیا این فقط ماهیت است؟ نمی توانیم این را بگوئیم؛ پس این موجود است. وجود را هم ثابت کردیم

که مجرد است خُب چگونه جمع می‌کنیم بین این دو می‌کنیم؟ یا باید از تجرّد وجود دست بردارید و بگویید وجود مجرّد نیست و یا از اطلاق وجود باید دست بردارید و بگویید که وجود مطلق نیست از آنجایی که می‌خواهد به صورت در بیاید چه صور مثالی و برزخی یا صور مادی، پس از آنجا دیگر وجود نیست؟ و آنجا یک چیز دیگر است. و فرض این است که تمام اینها موجودند به وجود مجرد؛ به آن وجود موجودند.

سؤال: می‌گوییم آثار آن است.

سؤال: می‌گوییم آثار آن است.

جواب: آثار یعنی چه؟ یعنی همین دیگر، آثار چیست؟ لطف چیست؟ عنایت چیست؟ اینها همه شعار است یعنی آثار آن وجود است یا بگوئید وجود همان است یا بگوئید چیز دیگر است. اینکه گفته شود آثار آن است، ما که غیر از وجود چیزی نمی‌بینیم که در عالم دو تحقق داشته باشد تحقق اول وجود است که مجرد است و تحقق دوم آثار. این چیست این عین اثنویّت است

بالاخره آثار چیست؟ وقتی که این مولا دست می‌کند از جیبش پول در می‌آورد می‌ریزد بیرون، این پول از کجا است آیا از جیبش ریخته بیرون یا از جیب زید برداشته است؟ اگر از جیب زید بریزد که دزدی کرده است. برداشته پول یکی را زده و آورده ریخته اینجا پس از جیب خودش برداشته. این جیب خودش هم که مجرّد بود پس این مجرد چه شد که ریخت این وسط؟

سؤال: مثل نور است و سایه، سایه یک حقیقتی است.

جواب: سایه هم خودش نور است و تنزل نور است پس بنابراین به نحو شدت و ضعف می‌توانیم بگوییم آن نور است. پس بنابراین اگر آثار را ما جدای از او بگیریم این امر مستحیل است.

سؤال: خُب آنها هم که منکر وجود آثار نیستند و نمی‌گویند آثار وجود ندارد می‌گویند وجود دارد منتهی اثر آن وجود اتمّ است.

جواب: بالاخره اثر چی شد؟ ببینید؛ فرض کنید یک کاسه آب داریم و در این کاسه، آب می‌بینیم میعان است. آب این کاسه را شما یک مقداری روی خاک می‌ریزد یک مقدار آب الآن روی خاک است این آب الآن خاک را گل می‌کند یک مقداری هم یواش یواش آب می‌رود در خاک و نم می‌شود آیا می‌توانیم بگوییم این آب است؟ نه این خاک است ولی در هر صورت آب است که رفته در خاک و نم شده است قبل از اینکه این آب برود در خاک، این خاک نم نبود.

عرض ما این است که آثار هم عبارت از همان وجود است منتهی وجود است که الآن به صورت نم در آمده است اینجا به صورت آب گل است

پس بنابراین واجب الوجود بالذات است حالا
در این سریان وجود و نور وجود چه چیزی سریان
پیدا می کند؟ آیا مگر ما جدای از ذات چیز دیگری
داریم؟ همان ذات است که سریان پیدا می کند و
تشکل و اشکال مختلفی پیدا می کند چرا تحاشی
داریم و چرا فرار می کنیم؟ چرا از بیان این مسئله ما
نفرت داریم؟ خود ذات حق با آن بیانی که عرض
شد لا بشرط مقسمی که دارد نه بشرط لا، این سریان
پیدا می کند و به واسطه سریانش در هر مرتبه ظهور

اینجا به صورت آب زجاج و آب زلال است. حرکت کرده و این آب زلال
آب کدر شده بعد آب گل شده و بعد از آن اصلاً نم شده بعد هم وارد خشکی
شده است. این مراحل که الان از اینجا طی شده آب رفته و همین آب از
اینجا حرکت کرد و در هر مرحله ای صورت خاصی را به خودش گرفت
خب اینکه همان وجود است حالا شما اسمش را آثار می گذارید. بله این
نمی که در اینجا هست، این رطوبت آثار آب است قبول داریم ولی بالاخره
ماء است. به طوری که اگر همان را در لابراتور برداریم فشار بدهیم قصرش
کنیم، همین گل و طین را از این ماء جدا می کنیم، ترابش هم جدا می شود
این دوباره بر می گردد و زلال می شود. چطور این که شما آب گل آلود را بر
می دارید در ظرف بعد از دو روز این خاکش و ترابش ته نشین می شود و در
زیر می آید و آن ماء در بالا می ماند. این کار را می کردیم و گرنه سابق آبی
که می آوردند از این طرف آن طرف گل بود و اصلاً آبش قابل شرب نبود
واقعا مرحوم آقا می فرمودند ما اصلاً نمی توانستیم بخوریم تا دو سه روز بله
بیشتر تا سه چهار روز می گفتند که قابل شرب نبود این را می گذاشتند ته
نشین می شد این ترابش و این خاکش و بعد به اصطلاح مصرف می کردند
بله. از کوفه می آورند شط کوفه آبش یک خورده گل بود مسأله وجود هم
از همین باب است وجود عبارت است از ذات حق یعنی وجود از موجودیت
ذات حق انتزاع می شود.

و بروزی از خود دارد.

بناءً علی هذا وقتی که اینطور شد ما به این نکته
دوم می‌رسیم حالا می‌رسیم به اینجا که انتزاع وجود
موجود از این وجود خاص، آیا این انتزاع، انتزاع
وصف به حال متعلق موصوف است؟ آیا این انتزاع،
انتزاع مجازی است؟ آیا این انتزاع موجود از این
وجود، انتزاع غیر حقیقی است یا حقیقی است؟ در
باب وصف به حال متعلق موصوف می‌فرمایند: اوّلاً
بلاوّل این وصف مال این موصوف نیست مال متعلّق
موصوف است وقتی که شما به این کتاب می‌گویید
ایض، بیاضیت را که حمل بر کتاب می‌کنید بیاضیت را
نمی‌توانید از کتاب انتزاع کنید یعنی چه؟ یعنی به
صرف اطلاق کتاب شما بیاضیت را بفهمید. اینطور
نیست و این مستحیل است چون کتاب، بیاضیت
ندارد. کتاب سوادیت ندارد و کتاب، لا بشرط از الوان
است و موضوع برای الوان است؛ این ایضیت، وصف
برای متعلق موصوف است. در واقع برای خود
موصوف نیست ایضیت وصف برای بیاض است

چون بیاض عارض بر کتاب است، پس هذا الكتاب
ابیض. چون این بیاض اولاً بر این کتاب عارض شده
است و البیاضُ بیاضٌ پس بنابراین الكتابُ أبيض. این
را می گویند و صف به حال متعلق موصوف حالا بیاییم
بینیم آیا در ما نحن فیه هم مسأله همین طور است یا
نیست؟ در مورد ماهیات می بینیم مطلب همین طور
است و آنچه که می فرمایند صحیح است. اطلاق
موجود بر زیدی که ماهیت است این وصف به حال
متعلق موصوف است یعنی تا وجود خاص در خارج
نباشد، شما نمی توانید این موجود را حمل بر زید بکنید
که این زید ماهیت است. موجودیت زید که زید
ماهیت است به لحاظ موجودیت هذا الوجود الخاص
است. چون وجود خاص مجعول است و از باب اضافه
اشراقیه تحقق خارجی دارد و تعین خارجی دارد، این
موجود خاص يك ماهیتی را به وجود آورده که ما به آن
ماهیت می گوئیم ماهیه موجوده. پس این نعت به حال
متعلق موصوف است اطلاق موجودیت از باب
حیثیت تقیدیه است. از باب حیثیت تقیدیه ما به این

ماهیت می گوئیم موجود^{۱۳}. (به خاطر وجود) حالا نقل کلام می کنیم در این وجود، این وجود خاص که ما به این می گوئیم موجود^{۱۴} این اطلاق موجود^{۱۵} بر این وجود اطلاق حقیقی است یا مجازی است؟ اطلاق، اطلاق حقیقی است.

ما کاری نداریم که این وجود در خارج است یا این وجود به جعل جاعل مجعول شده یا خودش به تنهایی مجعول شده است؟ ما به این کار داریم که آیا بالأخره این وجود خارجی تحقق استقلالی دارد یا ندارد آیا مستقل است یا مستقل نیست؟ یا این وجود و این تعین، یک تعین مستقل خارجی است یا نیست؟ اگر تعین مستقل خارجی است، این انتزاع موجودیت از این وجود بلامانع است چون الآن این وجود در خارج است و آن را می بینیم. وقتی که ما این وجود را در خارج می بینیم، چطور انتزاع وجود را از این نمی کنیم؟ در ماهیت که انتزاع نمی کنیم چون ماهیت لاقضاء است نسبت به وجود و عدم، که نمی توانیم انتزاع وجود کنیم اما از خود وجود خاص هم موجودیت را نمی توانیم انتزاع کنیم؟

عجب حرفی است! حالا این وجود خاص مرتبط به
جاعل است ما به این کار نداریم؛ خوب مرتبط به
جاعل باشد؛ این ارتباط به جاعل حدوث و بقای
هویت او را تشکیل می‌دهد اما این مصحح حمل
موجود بر او نیست مصحح حمل موجود بر این
وجود عبارت است از تعین خارجی خود این وجود.
مثل اینکه فرض کنید در اینجا یک مرآتی است و این
نور سراج در این مرآت منعکس می‌شود. شما در
اینجا دو حمل می‌توانید بکنید. حمل اول اینکه
بگویید این نور را انتزاع از این سراج می‌کنید. انتزاع
نور از این سراج به چه لحظ است؟ به لحاظ
موجودیت این نور خاص است. این نور خاص
چون الآن موجود است انتزاع نور را از این سراج
می‌کنیم. می‌گوئیم الضوء موجود. از آن طرف وقتی
در مرآت که نگاه می‌کنیم مرآت هم نور دارد. در
خود مرآت نور موجود است. لذا الآن واقعاً و
بالاستقلال می‌توانیم انتزاع موجودیت نور را بکنیم
از همین نوری که الآن در مرآت است. می‌توانیم یا
نمی‌توانیم؟ می‌توانیم دلیلش این است که اگر فرض

کنید که یک آینه و یک مرآتی را شما در این طرف
قرار بدهید که نور نخورد؛ شما فرق می‌گذارید و
می‌گوئید فی هذا المرآت نور و فی هذا المرآت لیس
نورٌ شما دارید فرق می‌گذارید. پس شما در واقع
دارید نور را بالعیان در مرآت می‌بینید خُب این نوری
که در مرآت است با نوری که در سراج است متفاوت
است. نور در سراج استقلال ذاتی دارد یعنی واجب
الوجود بالذات است. یعنی واجب النور بالذات است
اگر ذاتی باشد مثل شمس. اما نور در مرآت از باب
جعل؛ تحقق خارجی پیدا کرده است چون جعل
تعلق گرفته است، این ربط بین سراج و ربط بین
مرآت موجب شده است که این نور از سراج به
مرآت منعکس بشود. ولی بالأخره این نور مستقل
الآن هست یا نیست؟ نور مستقل است چون ما این
نور را می‌بینیم. گرچه این چراغ خاموش بشود، و
این مرآت نور نداشته باشد ولی بالأخره از نظر تعین
خارجی، ما نفس النور را در مرآت می‌بینیم نه شیئی
دیگر را. یعنی همان نفس نوری که در سراج است
نفس همان نور الآن در مرآت است لذا ما می‌توانیم

انتزاع موجودیت ضوء از همین مرآت در اینجا بکنیم
و این با وصف به حال متعلق موصوف فرق می کند.
در مورد کتاب این بیاضیت حمل بر کتاب
نمی شود بایّ وجه من الوجوه؟ چون کتاب لا بشرط
از هر لونی است. حمل این لون بر این کتاب به لحاظ
عروض بیاضیت است این وصف به حال متعلق
موصوف است. اما در مورد این سراج و مرآت در
اینجا انتزاع نور از نفس آن نوری که در مرآت است
می شود ولی ما در اینجا می توانیم بگوییم در عین
اینکه انتزاع نور از او می شود از نقطه نظر هویتش
بالغیر است و اشکال ندارد و همین می شود وجوب
فی نفسه بنفسه و وجوب فی نفسه بغيره خب فرق
بین واجب الوجود و واجب الغیر همین است. در
واجب الوجود وجود انتزاع می شود از نفس این
وجود واجب در عین عدم اتکاء به غیر و روی پای
خودش ایستاده؛ در این وجودات ماهیات اینها
واجب الوجود هستند منتهی بالغیر ولی واجب
الوجود هستند؟ چرا واجب الوجود هستند به خاطر
این که ما وجود را از خود اینها انتزاع می کنیم وقتی

که ما وجود را از خود این وجود انتزاع کردیم
موجودیت را از آن وجود خاص انتزاع کردیم خُب
این واجب می‌شود. چون در هر موردی که وجوب
مساوی با وجود باشد، در آنجا واجب الوجود
می‌شود. حالا این وجودی که در این جا هست آیا
بنفسه است یا بغیره است؟ خُب بله بغیره است.

در بغیره بودنش که ما اشکال نداریم؛ خوب
معلوم است که از باب ربط در اینجا تحقق خارجی
دارد ولی صحبت در این است که ما موجودیت را
بدون ضمّ ضمیمه و بدون حیثیت تعلیله لحاظ
می‌کنیم، چون حیثیت تعلیله مصحح حمل موجود بر
این نیست و حیثیت تعلیله مصحح حمل بغیره بودن
است چون این وجود وجود بغیره هست، از چه باب
وجود بغیره؟ از باب حیثیت تعلیله، چون این معلول
برای آن علت است، چون علت افاضه کرده است و
از باب حیثیت تعلیله ما واجب الوجودی را بر این
حمل می‌کنیم یعنی (بغیره بودن را ما حمل می‌کنیم)
اما از نقطه نظر انتزاع موجودیت از این وجود بدون
ضمّ ضمیمه و بدون حیثیت تعلیله در اینجا بلامانع

سؤال: پس در این صورت می شود دو قسم: باید بگوییم ما لحاظ موجود را می کنیم یک زمان به حیثیت تعلیله و یک زمان به غیر حیثیت تعلیله. بعد آن که به غیر حیثیت تقیدیّه است باز دو قسم می شود.

جواب: بله یکی بالذات یکی بالغیر می شود

سؤال: پس تثلیثی که خود بوعلی کرده طبعاً درست در نمی آید چون این حیثیت تعلیله را در مقابل فعل اطلاقیه برده.

جواب: بله یعنی یک اطلاق گرفته یکی هم غیر اطلاق، غیر اطلاقش را دو قسم کرده.

آن وقت در منطق گاهی اوقات استفاده می کنیم ما هُوَ و لِمَ هُوَ که در لِمَ هُوَ حیثیت فاعلی در برهان لحاظ می شود ولی در مَا هُوَ حیثیت مَا هُوَ لحاظ می شود که این در آنجا گاهی اوقات یکی هست.